

(رُوی أَنَّ أَنَسَ سَأَلَ عَن ذَالِكَ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ النَّهَارُ فَأَيُّنَ الدَّلِيلُ = خدای برتر و منزّه تر از آنست که در کلامش نقصی باشد و نیز گفته او برتر از اندیشه محدود به مکان و زمان است، همین که روز آمد شب کجا است؟، چون شب جز محدوده و سایه پرتو نور و خارج از محیط آن نیست؛ جسمی است که محو در پرتو نور می باشد .

اعداد بهشت و دوزخ که بانبست دادن به متقین و کافرین آمده، می رساند که زمینه بهشت و دوزخ در درون انسان و جهان فراهم است، محرک تقوا و کفر آنرا به ظهور و فعلیت می رساند، نه چون اندیشه و گفته اشاعره که بهشت را با همه خصوصیات و معیارها و فعلیت موجود می دانستند و نه معتزله که می گفتند سپس موجود می شود.

تقوا، اعداد شمول رحمت و مغفرت است تا ریشه گناهان و خوبیها کنده شود و استعدادهای خیر و کمال به حرکت و مسابقه درآید، تا هر چه پیش رود درهای بهشت گشوده شود. در این مسابقه به جای دشمنی و درندگی، محیط خیر و رحمت و تعاون است: و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة... در مقابل مسابقه برای مال اندوزی و ربا خواری که دشمنی و کینه توزی و استثمار و سگ خوئی «تکالب» و جنگهای استثمار است، که دنیا را زیر سایه تاریک شوم می کشاند و در آخرت اینگونه اندیشه و خوبیها، به فعلیت و کمال می رسد و به صورت بارز و کاملتری درمی آید. این همان جهنم است که «اعدت للكافرين».

در مقابل آنکه ربا خواری، ربا خواری را به بندگی ثروت و چند برابر کردن آن می کشاند و ربا ده را در بند ربا خواری گرفتار می سازد و همه را به سقوط و تاریکی و کفر و خشونت و فساد، سرعت و سبقت برای مغفرت، شخص را به آزادی و نور و گذشت و رستن از بندها هدایت می کند.

سارعوا، سرعت متقابل و افزایش آنرا می نمایاند، تأثیر سرعت در حرکت و به عکس، یار قابت افراد رونده و پویا و تأثیر متقابل آنها. مِنْ رَبِّكُمْ، بیان منشأ مغفرت و ربوبیت خاص و مضاف است. اطاعت خدا و رسول و تن دادن و فرمانبری کردن به هدایت و نظامات و احکام آئین خدایی، پیوسته برای تغییر انسان و باز شدن میدان حیات برتر در برابر او است و حرکت و سرعت یافتن در این میدان، همان به سوی

مغفرت است که هر چه بیشتر به کمال ربوبی مطلق نزدیکتر و از نقص‌ها و آلودگی‌ها مصونتر و استعدادهای ربوبی شکوفاتر: مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، و از میدان تنازع زندگی تنگ حیوانی دورتر می‌شود و بهشت‌ها و بهجت‌هایی که از مغفرت و شکوفائی استعدادهای انسانی تجلی می‌کند وسعت می‌یابد تا بی‌نهایت: وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، گرچه عرض آسمانها و زمین در چشم انداز انسان محدود می‌نماید، در واقع بی‌نهایت است. در سوره حدید، سابقوا آمده و کعرض... و سابقوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... آیه ۲۱. آنکه از مغفرت و ربوبیت روی گردانده و استعدادهای انسانی خفته یا خفته شده، از گونه انسانی همین سترده موتی و با دوپا پوئی و خصلت‌های حیوانی برایش می‌ماند، بعلاوه فطرت و انگیزه‌های افزایش جوئی و رقابت با عقل و اختیاری که به میدان تنگ تنازع و تضاد در بقا - بقای همین زندگی بی‌بقایش - می‌کشاند که استثمار و رباخواری مضاعف و طبقه‌بندیها، و آتشها و جنگها از پدیده‌های آنست: «اعدت للكافرين». اگر همین انسان مطیع هدایت و نظامات و احکام خدائی شد و در جهت مغفرت ربوبی تغییر جهت داد و تحول و تحرك یافت، میدان مسارعه و رقابت به سوی کمال ربوبی و بهشتی به رویش باز می‌شود که: «اعدت للمتقين».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .

الذین وصف متقین است، ظرف «فی السراء والضراء» برای بیان تعمیم انفاق است. معنای سراء، خوشی و آسایش همگانی و ضراء، سختی و ناخوشی است نه آسانی و سختی یا تنگدستی، و با (یُسْر و عُسْر) تفاوت دارد.

همچنانکه مال اندوزان و رباخواران در هر پیشامد و در رفاه و سختی و صلح و جنگ و هر فرصتی به صورتی به بردن و مکیدن اموال مردم می‌پردازند، این نمودار تقوا و وصف خاص متقین است که در هر شرایط از سرمایه‌های مادی و معنوی خود انفاق می‌کنند. چون تقوا صفتی و سرمایه‌ای معنوی و محرك و

مولد است، و با آن تعمیم در همه حالاتها نشان می‌دهد که انفاق نه تنها برای از میان بردن نیازها و رفع آفت است، انفاق هر گونه دارائی - مالی و معنوی - راهیابی به دیگران و وسیله انتقال محبت و پیوند جمعی است، تا بدانندیشی و کینه‌ها، تبدیل به محبت و رحمت عمومی شود. از سوی دیگر هر نوع انفاقی، گسستن و کندن شدن از علاقه‌ها و وابستگی‌های خودخواهانه و خود بینانه است که انسان را بسته و راکد و واژگون می‌دارد. استمرار انفاق، بایمان ینفقون به صورت فعل مضارع، گویای آنست که ریشه‌های عمیق بستگیها باید به تدریج کنده و شخص یک سره آزاد شود و تغییر جهت دهد. انفاق همگانی و با همه امکانات برای همه و همیشه باید باشد تا نگهبان وحدت و رحمت متبادل جمعی و نخستین سکوی حرکت و باز شدن فضای حیات و سرعت یافتن به سوی مغفرت ربوبی «و سارعوا الی مغفرة من ربکم» شود، چه در هر انفاقی، نوعی انبساط و تعالی مشهود است، نه انفاقی که وسیله غرور و برتری جوئی و امتیاز گروهی، و گداپروری و بینوائی دیگران گردد. این گونه انفاق مؤکد قرآنی، برتری شخص بر خود و متعلقات و مالکیت حقیقی خود است و وسیله ساختن آنها، و جز آن محکومیت و مملو کیت هر چه و هر که. متقین که با انفاق رسته و وارسته شده‌اند، حاکم بر خود و بر انگیزه‌های انحرافی خود می‌گردند و در برابر تعرض به خودشان - نه حق عمومی - کینه و خشم ندارند و چشم می‌پوشند: *وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ*. اینها صفات و اعمال نمایان متقیان است، گرچه حقیقت تقوا روحی و نفسانی است. در حالت غیظ، که شدت غضب است، عقل و اراده سلب می‌شود و چه بسا بیش از استحقاق به خشم آورنده به او ستم می‌کند و یا دست به جنایت و زبان به سخنان ناروا می‌گشاید. کظم غیظ، پس از آنست که انسانی ناملایم و تجاوز به حق و حریم خود درک کند و متأثر شود و به خشم آید، و در همه حال با نیروی عقل و تقوا خود را مهار کند، و این باخونسردی که بسایب اعتنائی و تخدیر درک و احساس است جداست، آن از خصلت و قدرت تقوا است، و این چه بسا از ذرائع می‌باشد کظم غیظ نمودار دیگری از تقواست که اراده و مهار نفس در هر شرایطی، به دست عقل ایمانی است که هم به سوی انفاق و تعاون پیش

می برد و هم از سر کشی و تجاوز باز می دارد و چشم پوشی از همگان به دنبال می آورد: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**. الناس تعمیم دارد به همگان از افراد مؤمن و غیر مؤمن. گذشت و نادیده گرفتن ناملایمانی است که از مردم می رسد و همچنین چشم پوشی از چشم دوختن به خلال اخلاقی و رفتار خصوصی مردم و عیب جویی است. این عفو که مرتبه برتر و مقام بالاتر از کظم غیظ است (کظم غیظ به ننهائی چه بسا کینه درونی و عقده دشمنی شود، عفو پاک کردن درون از هر کینه و دشمنی و چشم پوشی از دیگران است.) تا آنجا پیش می رود که به حقوق خلق و خالق تجاوز نشود، در این مورد جای امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و جهاد است.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. احسان، نیکی کردن و کار را نیک انجام دادن است. اثر محبت خدا جاذبه ایست که از یکسو به سوی تعالی و به سوی خدا و از سوی دیگر از ضمیر خلق ظاهر می شود و به سوی محبوبشان می کشاند. انفاق و کظم غیظ و عفو از مظاهر تقوا و تقوا برای بیرون بردن از ستم و تجاوز و رساندن به مقام احسان است که برترین مقام انسانی به شمار می رود و پایه و اصول آن همان انفاق و کظم غیظ و عفو است و هم گسترش می یابد و انواع و مراتب نیکی و خیر را شامل می شود. در روایت است که کنیز کی بالای سر امام علی بن الحسین علیهما السلام ایستاده بود و برای وضو آب بردست آن حضرت می ریخت تا که آن آفتابه از دستش رها شد و گونه اش را شکافت. آن حضرت خشمگین سر برداشت و به او نگریست. کنیز گفت خداوند می گوید: **وَالكَافِرِينَ الْغَيْظُ** فرمود خشم خود را فرود ببرد. کنیز گفت: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**. فرمود: خداوند از تو درگذرد. گفت: **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. فرمود برو که تو آزادی. این روایت، بین مراتب و مدارج این صفات و اخلاق انسانی و قرآنی است و نیز نمونه ای است از وضع بردگان که چگونه در پرتو اسلام و در خاندان اهل بیت تربیت و رشد و کمال دینی می یافتند و دارای آزادی روحی و معنوی می شدند و شایستگی آزادی کامل را پیدا می کردند و با پیشامد مناسب و یا با طرق گوناگون بوسیله احکامی که اسلام وضع کرده است، آزادی واقعی می یافتند.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ، وَ مَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ، وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ .

والذین، عطف به الذین ینفقون، واز صفات دیگر متقین و آن متقیانی که مقام تقوایشان به حد «الذین ینفقون» نرسیده است. اذا، به جای «ان» اشعار به کار غیر مترقبه دارد. ظاهر از لغت فاحشه گناهان رسوا و بزرگ و باز و تجاوز به حدود و حقوق اجتماع است و انگیزه غریزی و شهوانی دارد، در مقابل «اوظلموا انفسهم» که گناهان کوتاه شخصی است و در نفس همان گناهکار و ظلمت روح او اثر می گذارد. و این دو گونه گناه به حسب مراتب و چگونگی شرایط مختلف است. چه بسا گناهی به ظاهر کوچک «صغیره» است که از جهت صدور از شخص و شرایط تأثیر، بزرگ و سنگین می باشد و بالعکس. از این نظر گرچه به تفسیر بیح قرآن بعضی از گناهان بزرگ است: «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» ولی در آیات قرآن نشانه گذاری و تقسیم بندی کبائر و صفائر نیامده و آنچه در روایات آمده بیان بعضی مصادیق و در شرایط و سطح عمومی است. از این جهت بعضی از گناهان در روایتی جزء کبائر آمده و در روایت دیگر نیامده است و همچنین چون شرایط و مرتبه روحی و معنوی و آگاهی گناهکار و چگونگی اثر آن در دیگران مختلف است چه بسا گناهی برای شخصی در اجتماعی و یا خلوتگاهی صغیره باشد و همان گناه برای دیگری و در اجتماعی و یا آشکارا کبیره است. و همچنین است وضع روحی گناهکار. از رسول اکرم (ص) است: «لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِضْرَارِ وَلَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ» پس تقسیم و شماره گذاری محدود بعضی از متکلمین و فقهاء برای گناهان، مستند به موازین عقل قرآنی نیست.

ذَكَرُوا اللَّهَ، اشعار به این حقیقت دارد که شخص موحداً گناه و با ایمان، آنگاه که گناهی از او سر می زند عظمت و نظارت خداوند سبحان از یادش رفته و از او بریده شده، که با یادآوری او دوباره آگاه می شود و مغفرت می طلبد و نیز گناه برای آنان آگاهی آور و محرک به سوی حق است، از یکسو آگاهی و از سوی دیگر پشیمانی و احساس بد نفس و پستی بشری است.

وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ ، استفهام تنبیهی تا اندیشه را برانگیزد و آگاهی آورد .
 انسان فطری و هشیار که اثر و تیرگی گناه را در شخصیت روحی خود احساس کرد
 و آگاه گردید وسیله‌ای برای جبران آن می‌جوید و جز روی آوردن به مبدأ
 رحمت و خیر راهی نمی‌یابد و خود اعتراف می‌کند : مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ، و
 همین بازگشت و اعتراف یکی از طرق شناخت مبدأ است . اگر گناه از امور حقوقی
 خلق باشد ، شخص ستم شده ، فقط می‌تواند که عفو کند یعنی از مؤاخذة شخصی و
 قانونی درگذرد ، اما مغفرت جز از خداوند نشاید .

عَلَى مَا فَعَلُوا ، فعل ماضی است و به قرینه لم یصروا ، مقصود فعل گناه است و اعم
 است از گناه معلوم یا مجهول برای گناهکار . وهم یعلمون (فعل مضارع) دلالت بر
 حصول علم به گناه و عواقب آن دارد . زیرا مناط گناه علم است ، و کسی که به گناهی
 عالم و آگاه نباشد مؤاخذة ندارد . و اگر علم به گناه بودن داشته باشد و انجام دهد
 گرچه در واقع گناه نباشد گناهکار و متجری است .

آنان که همی انفاق می‌کنند و ... و محسن و محبوب و مجذوب خدایند از
 ارتکاب و گرفتاری این گونه گناهان - فَعَلُوا فَاحِشَةً ... رسته‌اند و اینان که در
 آغاز راه و در اولین مراحل تقوا هستند چون گناه متجاوز و مسری « فاحشه » یا
 گناهی که پیوسته ظلم به خودشان باشد انجام دهند ، چنان آگاه و بیدارند که
 پشیمان می‌شوند و خدا را به یاد می‌آورند و از او مغفرت می‌طلبند ، تا آثار و دنیاهای
 گناهشان « ذنوبهم » را محو کند . جز یاد خدا و مغفرت و رحمت او ، چه چاره‌ای
 برای زدودن آثار تاریکیهای گناهان است : وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ و پس از
 پیشامد انجام گناه و پشیمانی - یاد خدا و استغفار - دیگر توبه خود را نمی‌شکنند
 و آگاهانه به گناه باز نمی‌گردند . چه توبه شکنی خود گناهی بزرگتر
 و اصرار به گناه منشأ عادت می‌شود زیرا اگر عادت نشد ، آگاهی وجدانی و
 تذکر به خدا و متأثر شدن از گناه ، اندک یا خاموش می‌گردد : وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا
 فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ .

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
و نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ .

اولئك ، اشاره به همه موصوفین «الذین ینفقون...» یا همین کسانی است که در معرض گناه بزرگ و کوچک قرار دارند ؛ «والذین اذا فعلوا فاحشة...» که مشمول مغفرت رب هستند، تقدم مغفرت بر جنت برای آنست که تا از گناه و آثار آن پاک و مشمول مغفرت نگردند شایسته بهشت نمی شوند (جنت تجرى... در اوائل سورة بقره تعریف شده است) . و با رستن از گناه و پاک شدن از آنها پادشاهانی به تناسب و مقیاس عمل می گیرند و نعم اجر العاملين. عاملین کسانی هستند که عامل به آن اصول باشند، یا عمل به آن اصول و بهر خیر و احسانی است که خود عمل در طریق خیر، منتج و مولد است .

روشهایی پیش از شما گذشته است ، پس در زمین میر کنید و در نتیجه ببینید چگونه بود سرانجام تکذیب کنندگان .
این گفتار روشنی است برای مردم و راهنمایی و موعظه ای برای پروا پیشگان .
سست مشوید و اندوه به خود راه ندهید در حالی که شما برترانید اگر مؤمن باشید .

اگر زخمی به شما می رسد ، آن قوم را نیز زخمی مانند آن رسیده است و آن روزهایی است که در میان مردم دست به دست می گردانیم ، و تا بدانند خدا کسانی را که ایمان آوردند و گواهان نمونه ای از شما اختیار می کند و خدا دوست ندارد ستمگران را .

و برای اینکه خدا پاک و خالص سازد کسانی را که ایمان آوردند و ناپود سازد کافران را .
یا پنداشتید که وارد بهشت می شوید در حالی که خدا ندانسته است کسانی از شما که جهاد کردند و شناخته است پایداران را .

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۱۴۸﴾
هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۴۹﴾
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۰﴾

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ
وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَيَخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۹﴾

وَلِيُخَيِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ ﴿۱۵۰﴾
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۱﴾

و آرزوی مرگ می کرده‌اید پیش از آنکه با آن روبه‌رو شوید، و اکنون آن را دیده‌اید در حالی که بدان نگاه می‌کنید .

و محمد جز فرستاده‌ای نیست که فرستادگان پیش از وی گذشته‌اند. آیا پس اگر مرد یا کشته شد، بر روی پاشنه‌های پای خود باز می‌گردید؟ و هر کس بر روی پاشنه‌هایش بپرخد و بر گردد اندک زیانی به خدائی رساند و به زودی پاداش می‌دهد خدا سپاسگزاران را .

هیچ نفسی را توان آن نبوده که بمیرد مگر به دستوری خدا نوشته‌ای سر رسیدار، و هر کس ثواب دنیا خواهد، از آن به‌وی می‌دهیم ؛ و هر کس ثواب آخرت خواهد از آن به‌وی می‌دهیم و به زودی پاداش می‌دهیم سپاسگزاران را .

و چه بسیار بودند از پیامبران که پیشروان آئین بسیاری به همراه آنان کارزار کردند. پس در برابر آنچه در راه خدا بدانان اصابت کرد احساس سستی نکردند و احساس ضعف و فروتنی و افتادگی (در برابر دشمن) نکردند و خدا پایداری کنندگان را دوست می‌دارد .

و نبود گفتارشان جز اینکه گفتند پروردگارا بپوشان برای ما گناهان ما را و زیاده رفتن در کارمان را و استواردار گامهای ما را و یاری کن ما را بر گروه کافران .

پس خدا ثواب دنیا و نیکی ثواب آخرت را بدیشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَتُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ
فَقَدْ رَأَيْتُمْ وَيَئُودُكُمْ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
أَفَلَا يَنْفَكُ عَنْ أَقْدَانِهِمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ
يَنْفَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَيَجْزِي
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿٤٥﴾

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا
مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي
الشَّاكِرِينَ ﴿٤٦﴾

وَكَايِنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قُتِلَ مَعَهُ رَيْثُونَ كَثِيرٌ فَمَا
وَهُنَا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا
وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الضَّعِيفِينَ ﴿٤٧﴾

وَمَا كَانَ كَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَأَسْرَأْنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَأَنْصَرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٤٨﴾

فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٩﴾

لغات:

خَلَتْ، ماضی مؤنث از خَلَى: گذشت، رفت، جا تهی کرد، زمان تهی شد .

سُنَنَ، جمع سُنَّت (بهضم سین): راه آماده و کوبیده شده، روشی که پیروی

می‌شود، شریعت .

از سَنَ : ریختن و جریان آب ، نیز کردن کارد یا سر نیزه ، تیزی اشتها ، باز شدن گِره .

نَظَر : چشم گردانیدن ، تأمل برای دریافت واقعی .

عَاقِبَة : پایان کاری که نتیجه گذشته و مقدمات آنست از عَقَبَ (به فتح عین و سکون قاف) : به پشت پا زدن ، چیزی به پشت برگردانیدن ، کسی به جای خود گذاردن .

وَهْن : دلسردی ، سستی بدنی و روحی ، ناتوانی در کار .

حُزْن : اندوه ناشی از فوت مطلوب ، گرفتگی روحی ، زمین سفت و خشن .

هَمَّ : ادراک و حس لامسه .

قُرْح (به ضم قاف) زخم چرکین درونی ، (به فتح قاف) زخمی که از خارج به بدن رسد ، زخم کاری ، بریدن اسلحه ، دمل ، زخم بی سابقه ، کندن چاه در محلی که حفر شده ، آغاز روئیدن گیاه ، شکافته شدن جای دندان و بر آمدن آن .
اِقْتِرَاح : رأی و سخن بیسابقه است . بعضی گویند قرح (به فتح) : زخم زدن و (به ضم) : اثر آن است .

نُذِرُ از دولت : آنچه دست به دست گردد ، (به ضم دال) : بیشتر در مورد اموال گفته می شود .

اِتِّخَذَ از اخذ : چیزی را با کوشش و کوش بر گرفتن و حیات کردن . چیزی را با مقدمه و تهیه علل و اسباب به دست آوردن و برای خود گرفتن است .
شُهَدَاء جمع شاهد : ناظر ، آگاه ، شاهد روش و رفتار .

يُمَحِّصُ فعل مضارع از مصدر تمحیص : تصفیه ، تخلیص از مواد دیگر ، کاهش - دادن گناه و پستیها ، تطهیر از آلودگی ، آزمایش کردن ، مَحَص : از عیب پاک شدن ، زر را با آتش خالص کردن ، درخشیدن ، به شتاب دویدن ، مانند فَحَص که خالص کردن چیز مخلوط شده است .

مَحَق (بر عکس مَحَص) : پوشیده ، محو ، تاریک گشتن ، نابودی ، از میان رفتن ، پایان یافتن ، کاسته شدن .

آم : حرف عطف که بعد از همزه استفهام و برای معادله بین دو مطلب می آید،
قسم دیگر استفهام صریح یا ضمنی است .

حَسِبْتُمْ از حسابان : گمان و اندیشه نامطابق با واقع ، حساب پیش خود و
يك طرفی .

لَمَّا : نفی آنچه تا کنون واقع نشده و مورد انتظار است .

كَمَنْوَنَ ، از مصدر تمنی : آرزو، درخواست درونی، خواندن کتاب، ساختن
مطلبی، از منی (به فتح میم و سکون نون) : خداوند خیر را برایش مقدر ساخت ،
اورا آزاد کرد، اندازه، تقدیر، آرزو و امیدی که در ذهن تصویر و تقدیر شود .

موت : مقابل هر گونه حیات : (نباتی، حیوانی، انسانی، جسمی، روحی)،
سردی و خاموشی آتش .

انقلاب : زیر و زبر شدن، برگشت از روئی که دارد، دگرگون شدن.
اعقاب، جمع عقب (به کسر یا سکون قاف) : پاشنه پا، فرزند، فرزند فرزند.
نفس : آنچه حیات دارد و نفس می کشد.

اِذْن : اجازه و رخصت انجام، اذن خدا: جریان سنت تکوینی یا تشریحی الهی.
کتاب : نوشته تدوین شده، سر نوشت ثابت .

مُؤَجَّل، مفعول از أَجَلَ: زمانه محدود یا سر رسیده .

ثواب، از ثوب : بازگشت شخص و عمل . هیأت و حرف زائد ثواب دلالت
بر تکثیر یا تکرار دارد .

كَمَائِنَ، اسم مرکب از کاف تشبیه و آی (با تشدید) استفهامی و تنوین که
برای تثبیت نون به گونه نون در آمده به معنای تکثیر و تعظیم پیامد است و استفهام
اعجابی را می رساند: و چه بسیار بودند!

رِبِّي (در اصطلاح عبرانی یا سریانی) : پیمبران و مربیان و مدبران دینی. از

رب : سرپرست، مربی .

اسْتَكَانُوا از كَانٍ یا كَوْنٍ (به فتح یا و واو) فعل جمع استکان : ناله بر آوردن،

زبونی نمودن، به چیزی تن دادن، جای گرفتن .

اسراف: تجاوز از حد در پی شتابزدگی.

قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ
هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ .

خَلَّتْ، مشعر به گذشت و از میان رفتن سنت گذاران و بقاء اصول آن سنن است^۱، وقید مِنْ قَبْلِكُمْ، ربط آن سنن را با مخاطبین می‌رساند. همان روشهایی است که از انسانها در زندگی و جوامع و برخوردها و تضادها پدید آمده، یعنی از آنگاه که کاروان انسان به اجتماع و تکامل اجتماعی روی آورده است، راهها و روشها و درگیریها و قدرتنمایی‌ها پیش آمده که چون جاده‌های کوبیده و هموار، آهنگار گردیده که بعضی در مسیر کمال و حق‌همی پیش رفته و موانع را بر داشته و بعضی منحرف و یا متوقف شده و منقرض گشته‌اند، مانند سلسله تکامل انواع جانوران. و صاحب‌نظران باید آن سنن و عوامل و علل آنها را دریابند و طریق مشهود دریافت آن سنن همان سیر در زمین و میان ملل و کشف آثار گذشتگان است: فاسيروا في الارض.

اگر مصدقین به حق و مجاهدین در برابر باطلها و موانع که همان راه کمال و تکامل است، برای چندی متوقف شدند و یا به شکست برخوردند، باز آن راه به قدرت نیرومند حرکت حیات، ادامه یافت و در مسیر تاریخ امتها ترسیم شده آن سنتها را پیمبران و رهبران بزرگ و پیروان آنان باز و تصدیق کردند، میدان وسیع زندگی انسانی و رحمت و خیر را گشودند، و این آدم‌نماهای واژگون در حیوانیت و خزیده در لاک غرورها و پوست غرائز و شهوات و مکذب به واقعیت و حقایق حیات آنرا دروغ پنداشتند، و این مکذبین مانند ساختمانی که در معرض سیل قرار دارد و خاشاک روی آن، از میان برداشته شدند و در گوشه و کنار آثاری برای عبرت

۱- سنت‌هایی که در عمق اجتماع جاریست و در سطح آن به صورتهای پیروزی و شکست و عزت و ذلت نمودار می‌شود و سنت‌هایی که حال را به گذشته می‌پیوندد و عبرت برای آینده است، باید کشف و با آن تطبیق گردد. نه زبان است و نه ایمان سطحی، بدون درک سنت‌ها. بر آنها باید راه یافت و انطباق داد، آنگاه مشیت مطلق الهی است.

آیندگان و اندیشمندان به جای ماند: فانظر وا کیف کان عاقبة المكذبین.

این خطابه متوجه مسلمانان است، اگر در يك میدان مانند احد دچار شکست جنگی شدند، در میدان تفکر و اندیشه از آن عبرت یابند و برای همیشه در تفکر و یافتن علل و طرق شکست یا فتح، پیروزی یابند، و به خوبی دریابند که تا ساختمان فکری و روحی و اجتماعی خود را تکامل ندهند، با همه قدرت رهبری، آنهم رهبری چون پیغمبر (ص)، پیروزی نهائی نخواهند یافت. و دریابند که شکست در راه هدف، موجب آگاهی و هشاری و تجربه و دریافت علل است که خود منشأ پیروزیها می گردد. سازندگی اجتماعی آنها، باین آیات نواهی و اوامر تنظیم یافته: لا تتخذوا بطانة، لانا نکلوا الرّبا، اطیعوا الله و الرّسول؛ در وسعت بینش: سارعوا الی مغفرة من ربکم؛ در روابط بایکدیگر: الذین ینفقون؛ در خلیات: و الکاظمین الغیظ، و العافین عن النّاس؛ در احسان: و الله یحبّ المحسّنین؛ در طرد گناهان و آلودگیها: و الذّین اذا فعلوا فاحشة... و همراه با همه اینها، بینش اجتماعی و دریافت سنن مشهود: قد خلت من قبلکم سنن.

با آگاهی و عمل به این اصول اجتماعی و اخلاقی و بینش و شناخت تاریخی بود که پس از برگشت از دامنه احد، پی در پی پیروزی بود و پیشرفت و بت شکنی و درهم کوبیدن همه نظامات جاهلی. پیش از آنکه کتابی راجع به شناخت تاریخی و سنن اجتماعی تدوین شود و یا مدرسه‌ای تشکیل گردد، و یا در دسترس عرب و مسلمانان متن جزیره العرب باشد، آنان با اشارات قرآن احوالات و وضع تاریخی و اجتماعی امت‌های مجاور مانند عاد و ثمود و فرعون و بابلیان و کلدانیان و دیگر جوامع منقرض شده را دریافتند. و سپس با مقایسه و از نزدیکتر بر اساس همین سنن و رهبری قرآن قدرتهای عظیم ظاهری دوامپراتوری ایران و روم را دریافتند و پی بردند که این قدرتها هر چند دارای پیروی بس عظیم جنگی و نظامی و روش‌های آموزشی و سرمایه‌های مادی هستند، هیچ گونه اتکاء معنوی و فکری و اجتماعی ندارند. باین دریافتها و نظرهای عبرت‌انگیز با آن گروه اندک خود و بدون نرس و هراس به مقابله هر دو قیام کردند و در همه این مراحل و هر گاه

شکستی دیدند خود را نیاختند، تا به فتح مبین رسیدند. و تا آن‌گاه که متکی به ایمان و نظام پیوستهٔ ایمانی و ناظر به سنن تاریخی و هدف‌های انسانی و رهبری قرآن بودند همی پیش رفتند و ملل را به عدل و قسط اداره کردند. و همینکه این سنن را نادیده گرفتند و از رهبری چشم پوشیدند متوقف شدند و به جاهلیت برگشتند و جهان را به جاهلیت برگرداندند.

این امر فیسروا، فانظروا، هر چه باشد (اصطلاح مولوی، ارشادی، وجوبی، استنباطی) چون دیگر اوامر قرآن است که مخاطبین آن - مسلمانان - آنرا نادیده گرفتند و در پوست خیالات و غرورها ماندند و دیگران بایگیری و جدیت و کنجکاوی عمل کردند و پیش رفتند. با آنکه این امر، کمتر از بسیاری از دیگر اوامر قرآنی نیست: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا... نحل / ۳۶»، «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ». نمل / ۶۹، «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ». روم / ۴۲، و در بعضی آیات، به صورت استفهام سرزنشی و تحریکی آمده است: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ... أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا... اولم يسيروا في الارض... سوره‌های یوسف / ۱۰۹ - حج / ۴۶ - روم / ۹ - فاطر / ۴۴ - غافر (مؤمن) / ۲۱ و ۸۲ - محمد / ۱۰ - این اوامر و تحریکها چنانکه برای دریافت سنن امم و عاقبت مکذبان و نیرومندان و جمعیت و ثروت و آثار بسیارداران و استعمارگران، و مکذبین، اشد منهم قوة و اثاراً، و اثاروا الارض و عمروها... آمده، برای جستجو و دریافت چگونگی و آغاز خلقت هم: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ... عنكبوت / ۲۰»، چه تاریخ و آثار باقیمانده و اخلاق و روشها و پایان کار امتهای و چه تحولات اجتماعی و خلقت گذشته‌ها، آئینهٔ دور و نزدیک نمای واقعی است برای سیر و نظر کنندگان و عبرت و تجربه یابندگان. آیا این امر - فانظروا - مانند دیگر اوامر و نواهی قرآن و سنت، تکلیف آور نیست و نمی‌بایست گروه‌هایی از مسلمانان برای تدوین و راهنمایی مسلمانان تحقیق و در اطراف زمین و میان علل سیر کنند؟ و مانند دیگر علوم شرعی اصول و قواعد و فروع آنرا تبیین گردانند،

نامسلمانان بتوانند اجتماع خود را بر طبق آن سنن رهبری کنند و از انحرافها و عقبگردها بازدارند، و سنن تحولات اجتماعی را - که اکنون مهمترین مسأله روز شده - به وضوح بنمایانند؛ این بیان و تذکر را شاید که محدود به مردمی مانند همان مسلمانان و یا واقعه‌ای چون اُحد دانست، چون در آیات بسیاری و در موارد گوناگون قرآن آن سنن را به یاد آورده است: «قدمضت، قدخلت سنة الاولین»، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ. كَهْف / ۵۵»، و یا استفهام انکاری و سرزنش آمیز: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا». فاطر / ۴۳، و سراسر قضایا و واقعه‌های تاریخی و بر خوردهای حق و باطل که در قرآن آمده بیان همین سنن است نه تاریخ نگاری و داستانسرای دربارۀ اشخاص. پس بیان سنن و امر به بررسی و نظر در آن و نکو هوش از اعراض و نادیده گرفتن آن بیش از هر مسأله و حکم فردی و اجتماعی در قرآن بیان شده است. نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای همه مردم و کافران نیز:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ .

هذا، اشاره به اوامر آیه سابق و نتیجه گیری از آنها است که بیانست برای عموم مردم - نه مردم خاص - تا به تبیین قرآن آشنا شوند و عبرت گیرند، و برای متقیان که راهجو و آگاهند هدایت و پند است.

در همان روزگارها که حوادث و اوضاع اجتماعی را یا معلول تصادفات می پنداشتند و یا آنها را مستند به اراده قاهر و مستبدانه خدا و یا خدایان می پنداشتند، و از سنن و قوانینی که خداوند در میان روابط اجتماع و پدیده‌ها و تحولات آن نهاده نا آگاه بودند، قرآن ارشاد به سنن را برای همه مردم تبیین کرد. و برای مردمی که دارای هدف و پیشروی هستند و همی خواهند که از لغزشها و انحرافهای گذشتگان پند گیرند، این سنن رهنا و پند و آگاهی است: وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ . متقین همان کسانی هستند که بایر و گرفتن از لغزشها و انحرافهای گذشتگان و دریافت سنن آنها طریق کمال را می پیمایند. گر چه کسانی که هدفهای خود خواهانه و استعمار-

گرا نه و سلطه جویانه دارند نیز از سنن پند می گیرند و آنها را منظور می دارند و تا حدی به مقاصد خود می رسند، ولی پس از آن متوقف و منحرف می گردند، چون پرتو هدایت در پیش رو ندارند که پیش روند و پروا گیرند، مانند قدرتهای استعماری و انقلابی محدود هستند که بینشی ماوراء هدفها و ایده و لورثیهای اقتصادی و اجتماعی ندارند. اینها به سنن اجتماعی، چون ایجاد امید و آینده گرایی و درهای باغهای سبز و توحید قوای اجتماعی و تولیدی آگاهند و این سنن را به کار می برند، چنانکه معاویه با شمارهای فریبنده به نفع خود و علیه قوای معارض توانست نیروهای مردم شام و دیگر جاها را متحد کند:

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدَاؤُنْ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ»^۱ چون هر فریب و ناحقی تا مایه ای از حق در آن نباشد هیچگونه قدرت تحريك و پیروزی ندارند، و چون حق خالص و نقوای پیوسته در آن نیست دوام و بقائی ندارد و همینکه تضادی پیش آید و حق خالصتری به آن برخورد کند، باطلش روی می آید و متلاشی می شود. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ». انبیاء / ۱۸.

در آن تاریکیها و سکوت تاریخ که جز اشباح بتها و طاغوتها و ابوالهولها و هرمها و قبرهای آنان چیزی به چشم نمی آمد، پرتو قرآن بود که آن آفاق را شکافت و چشمها را به درون تاریخ باز کرد و تاریخ را به زبان آورد تا تبیین کند و آگاهی و پند دهد: هذا بيان للناس وهدى وموعظة للمتقين.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

می شود گفت که این دو نهی، ارشادی و به عنوان خبر «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»، و حال یا معترضه «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» باشد: اگر شما پایه ایمانی دارید، نسرذ که وهن و

۱- و بیگمان به خدا قسم من حتماً چنین می بینم که آن مردم بوسیله اتحاد و یکپارچگی که برگرد باطلشان دارند و به علت پراکندگی شما از پیرامون حق که در اختیار دارید، بدون شك دولت و حکومت را از دست شما خواهند گرفت. نقل از خطبه ۲۵ نهج البلاغه.

حُزْنٌ در شما راه یابد، بنا بر این، جمله «واتم الاعلون» مترجمه است، و یا «ان کنتم مؤمنین» شرط «واتم الاعلون» است.

پس از آن فرمائشها و هدایتها و آگاهیه‌ها و اراده سُنن و عواقب روش امتها، این دو نهی «ولا تنهوا ولا تحزنوا» خطاب به مسلمانان سست شده و روحیه باخته پس از شکست اُحُد و برای همیشه است. سستی و اندوهگینی و سر خوردگی ناشی از حوادث که همیشه برای مردم شکست خورده پیش می‌آید، از این جهت که شخص خود را زبون و زیر دست می‌بیند رنج آور است، نه برای آنکه در یک میدان جنگ و مبارزات جهانی شکست دیده است، این خاصیت ذاتی انسان است که سر بر آورده و بالا آید. این فنرهای پیچیده و محرک و نیرومند درونی انسانی است که به سوی سر بلندی و تعالیس بر می‌انگیزد، و مانند گیاه هر چه بالاتر و شکوفاتر و زنده‌تر می‌شود، از این روض به‌ها و فشارها و عقب‌راندگی و سر به‌زیری و به‌جای خودماندگی رنجش می‌دهد.^۱ این قیاس به نفس و واژگونی و محدود بینی مسخ شدگان کج بین است^۲ که رنجهای تاریخی و همیشه بشر را در قسمت پائین‌تر از مغز و روح و دل و در کمبود شکم و شهوت و عیش و نوش خلاصه کنند و گمان برند که با کاستن یا از میان برداشتن این گونه کمبودها انسانها را از رنج و در پی آن از سر کشی برهانند. نه این تلاشها و مکتب‌های ناشی از آنها و نه علوم و صنایعی که در همین مسیرهاست چنین قدرتی دارد. دانشهایی که چشم انسان را برای دید خود و استعدادهای درویش و شناخت عالم و مبادی و غایات آن نکشاند و پایگاه ایمانی نداشته باشد و نردبان

۱- هر گیاراکش بود میل علا

چونکه گردانید سر سوی زمین

میل روحت چون سوی بالا برد

در نگونساری سرت سوی زمین

۲- چون یکی موکژ شد از ابروی او

موی کژ چون پرده گردون شود

• • • • •

علمهای اهل دل حاملشان

علم چون بر دل زند باری شود

در مزید است و حیات است و نما

در کمی و خشکی و نقص و غبین

در تزاید مرجعت آنجا بود

آفلی حق لا یحب الآفلین

شکل ماه نو نبود آن سوی او

چون همه اجزات کژ شد چون شود

• • • • •

علمهای اهل تن اعمالشان

علم چون بر تن زند باری شود

تعالی نباشد، چه بسا دید فطری را محدود و خود حجاب ماوراء می گردد و پستی و زبونی و حقارت می آورد. با بالا رفتن انسان، ارزش های انسانی بالا می رود و علم و صنعت و روابط و اقتصاد نیز بالا می رود و ارزش واقعی می یابد و متحول می گردد. این خطاب ولا تهنوا ولا تعزوا و اتم الاعلون، به مسلمانان است که سخت شکست خورده همه چیز را به گمان خود از دست داده اند و بعضی از آنان موهون و معزون شده بودند. همان افراد که با آن وعده ها و جهادها و هجرتها اکنون خود را زیر دست می پنداشتند. و اتم الاعلون، جمله اسمیه و صفت تفضیلی اعلی: شما شکست خوردگان اکنون، و برای همیشه، برتر و برترید، مشروط به این که ایمان در شما تکوین شده پایه گرفته باشد و بر آن استوار باشید: ان کنتم مؤمنین. با آنکه همه به ظاهر مؤمن بودند، و این واقعیت را مردم مغرور و متکی به بتها، گرچه به گونه دانشهایی باشد «منهای ایمان» که در همین حال تحقیر شدگانند، به زودی نمی توانند درك کنند مگر تا آنگاه که همه پایه ها و تکیه گاههای ساخته شده خودشان یکسر فرو ریزد. ابوسفیان کوتاه بین و مغرور و سرخوش به پناهگاه بتها و به پیر و زی موضعی و محدود خود، هنگام غروب نفس زنان خود را از دامنه احد به شیب بلند آن رساند، چشمان ریز مضطرب و فرتوتش را از زیر کلاه خود و ابروهای ضخیم و از میان گونه های برآمده اش به اطراف وادی احد و میدان جنگ می گرداند، آخرین شاعری رنگارنگ خورشید گونه و ریش ابو هاش را رنگ آمیزی کرده بود، کشته ها و زخمیها و بعضی از مسلمانان پراکنده در اطراف وادی را بررسی می کرد، ناگاه چشمش به گوشه ای خیره شد، که گروهی سرایا مجروح پیرامون رهبر کلگون روی توحید را گرفته و چون شیر زخم خورده می خروشد و آماده فرمانند، همانا که زخمهای کاری، ایمانشان را پایدارتر کرده بود. قلب ابوسفیان لرزید و به سایه هبل پناه برد. ناگهان دود کینه و عقده هایی که از شکست توطنه ها و جنگ و گریزها، تحقیرهای خود و خدا بانش، در درونش تراکم شده بود از گلو و دهان گشادش بیرون زد و در حالی که بت بدریخت چویش را از درون جامه اش بیرون آورده بالای دستش بلند کرده بود، با صدای

گرفته و ناهنجاری فریاد زد و بتش را حرکت می داد و بالا می برد: «أَعْلُ هَيْلٍ، أَعْلُ هَيْلٍ...» - این شعار، دیگر نباید اوج گیرد و فضا را مسموم کند. موج توحید از پائین وادی برخاست: «اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ، اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ» و در فضا پیچید، رهبر شرک را مضطرب کرد، مانند طفلی که عروسکش را به سینه می چسباند و به رخ دیگران می کشد فریاد زد: «إِنَّ لَنَا الْعِزَّةَ وَلَا عُزَّىٰ لَكُمْ ۱» دوباره آهنگ ندای توحید و ولایت برخاست: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ» این موج و نسیم توحید فضای آلوده شده به شرک را پاک کرد، و از حد یثرب و حجاز گذشت و از مرزهای شرک... و از شرق تا غرب: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ، اللَّهُ مَوْلَانَا...» . ابوسفیان گفت: «يَوْمٌ يَوْمٌ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سَيْحَالٌ» یکی از اصحاب پاسخ داد: «لَأَسْوَأُ قِتْلًا نَافِي الْجَنَّةِ وَقِتْلًا كُمْ فِي النَّارِ». اینگونه در مقابل شعار باید شعار برتری داد، برتری ایمان به وحدانیت و عبادت حق بر شرک و کفر و پرستش بتها، برتری اهداف ثابت ایمانی و هدفهای پست و متغیر، برتری نظامات عالی و عادلانه بر وابستگیهای پست و ظالمانه.

ابوسفیان میمادی برای جنگ دیگر اعلام کرد و هر اسنک و سرافکنده و با شتاب به سوی لشکر گاهش می دوید. همین پیروزی موقت را فرصتی و غنیمتی پنداشت و فرمان کوچ و برگشت داد و در مقابل قدرت و علو ایمان، با این پیروزی، از درون شکست خورده بازگشت.

إِنْ يُفْسِكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْآيَاتُ لِنُذُورِهَا بَيْنَ النَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ آلَةُ الدِّينِ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ آلَةُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَلِيَمَّحُصَ آلَةُ الدِّينِ
آمَنُوا وَيَمَّحُقَ الْكَافِرِينَ.

تعبیر به مس، به جای (اصابة) اشعار به شکست ناپذیری و کاری نبودن و از پای

کز کجا آمد سوی آغاز رو
چشم را سوی بلندی نه هلا
گرچه اول خیرگی آرد بلا

۱- حيلة خود را چو دهدی باز رو
هرچه در پستی است آمد از علا
روشنی بخشد نظر سوی هلا

در نیامدن قطعی است. و فعل مضارع به جای ماضی اشاره به استمرار این مصائب و زخم خوردن‌ها دارد و برای تصویر حادثه است. فاعل آمدن قرح، به جای کفار و مؤمنین «ان یمسکم الکفار بقرح...» مشعر به علل و عوامل است که ضربه زدن و ضربه خوردن معلول همانهاست. نه همان دست و قدرت کافران و یا مؤمنان. تشبیه - مثله - از جهت مجموع کمیت و کیفیت است، نه خصوصیات، چگونگی و مقدار و عدد.

تعبیر به قرح (به جای جرح) اشعار به زخم بی سابقه دارد، که در بذر بر کفار و در اُحد بر مؤمنان وارد آمد. و یا چون دملی از کفر و جاهلیت بود که در احد شکافته شد و از نفاق و خودسری و غرور که در اُحد پیش آمد مایه می گرفت و هم به معنای زخم کاری است.

إِنْ يَمَسَّكُمْ - ان شرطی و فعل مضارع - در مورد «قَدَّمَكُمْ...» - که این حادثه می شود تکرار شود و یا ادامه یابد و محدود به میدان اُحد نشود - تا مسلمانان آماده باشند. با آنکه هفتاد تن از زبندگان مسلمانان کشته و بیشتر آنان مجروح شدند، قرآن این حادثه را، به مس قرح: جراحی سطحی، که بر ظاهر پیکر مسلمانان وارد شده تعبیر کرده؛ شاید از این جهت که تا روح عمومی ایمان پایدار و زنده است، حادثه هر چه باشد همین قرح «جراحی سطحی» است. چنانکه ضربه بر مشرکان در بذر، با آنکه هفتاد تن از آنها کشته و هفتاد اسیر و بسیاری زخمی شدند، تا روحیه شرك و شرکزا پایدار است در واقع مَسَّ قَرَح هست. پس برای مسلمانان، وَهْنٌ وَحُزْنٌ چرا؟!.

وَتِلْكَ الْآيَاتُ، اشاره به این حوادث و پیروزی و شکست (ان یمسکم...) است. و تِلْكَ... با واو، باید عطف به مقدری از علل روحی و نظامی و فرماندهی و فرمانبری و دیگر موجبات شکستها و پیروزیها باشد که به حساب در نمی آید و بعضی را مردم خود در تجربه و حوادث و پیشامدها باید دریابند: این روزها و روزگاریها، علل و موجبات به حساب نیامده و ناگفته‌ای دارد. قانون عمومی و سنت جاری و الهی آنها همین قانون تداول و تداوم است: و تِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاوَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ... در جنگها

و برخوردهای تاریخی و در لحظه‌های حساس سر نوشت، چه بسا حادثه ناچیز و حساب نشده‌ای، وضع و مسیر را تغییر داده، سپاه و ملت نیرومندی دچار شکست شود و به عکس، تغییر ناگهانی درونی و بالارفتن قدرت ایمان، هشیاری و آگاهی ناگهانی، و یا غرور و نادیده گرفتن قدرت روحی و یا نظامی صف مقابل، اشتباه در انتخاب مکان و زمان و همچنین عوامل طبیعی، بارانی، تغییر مسیر بادی، طوفان جوی و دریائی و مانند اینها که وضع و موضع را تغییر می‌دهد و به حساب نمی‌آید و در تاریخ بسیار است. مردم عادی این گونه حوادث و تغییرات ناگهانی و نامنتظره را، تصادف می‌پندارند، هدایت قرآن، و تأیید علم، اینها را مستند به علت و علی می‌داند. این آیه، باند کر دو واقعه متقابل و پیش‌بینی نشده احد و بدر: ان یمسکم قرح...، و تلك الايام... که عطف به افعالی مقدر و مشعر به حوادث و علل است، قانون کلی را که به اراده قوای مدبر جهان اجراء می‌شود، بیان می‌کند: نداولها بین الناس. (فعل جمع متکلم).

برداشت از این دو حادثه - بدر و احد - (و مانند اینها، و تلك الايام) مانند صفرای برهان «عالم متغیر است»، نداولها بین الناس، چون کبرای آن «هر متغیر حادث است». پس همان که قانون تداول و تناوب را وضع کرده، قوای مدبرش آنرا اجرا می‌کند و همی استمرار دارد. از این حوادث و علل حدوث آنها و جریان قانون کلی - نداولها بین الناس - چه نتیجه یا نتایجی برمی‌آید؟ یا به تعبیر علمی، علل غائی تداول، در گیربها و شکست و پیروزیها و زیر و زبر شدنها، چیست؟

و تلك الايام... بیان سنت و حکمت و کبرای ان یمسکم قرح... است، تادیده و بینش مؤمنان باز شود و قضایا را از سطح عمومی بنگرند و حوادث جزئی را منطبق با آن که همان اراده حکیمانه است دریابند. گویا از همین جهت فاعل و عامل

۱- تداول مبتنی بر آزمایش، اصلی از اصول تعالیم قرآن است، چه در سطح عمومی و بشری و چه آزمایش مؤمنان و پایه گرفتن و خالص شدن ایمان توحیدی. در بسیاری از سوره‌ها و آیات قرآن با تعبیرات و کلمات مختلف «بلاء»، «ابتلاء»، «فتنه»، «امتحان» این اصل و شناخت و نتایج آن تبیین شده است.

« قرح » از دو سو بیان شده و فاعل مداوله جمع متکلم آمده، تا ضمن آن دست تدبیری که قرح پیش آورده است تعیین شود: به شما ضرر به‌ای رسید که انتظار نداشتید، به آنها هم بیش از آن ضرر به‌ای رسید که انتظار آنرا نداشتند. این مداوله پدیده‌ای است پیوسته و همیشگی که ناشی از اراده عمومی خداوند در برخورد های حق و باطل است.

وليعلم الله الذين آمنوا... این علم خدا علم شهودی و تحقیقی و از جهت معلوم است نه آن که برای خداوند علمی حادث شود. چنانکه ما به شب و روز و زمان آینده علم داریم، چون سر رسید آن علم ظاهر و محقق می‌شود و معلوم فعلیت می‌یابد. و چون علم خداوند به ما سوای خود همان چگونگی هستی و فعلیت آنست نه صورت انتزاعی از آنها و علم او عین اراده است. پس تحقق و فعلیت ایمان مؤمنین مطابق اراده و سنت حکیمانه خداوند است. و مقصود از الذین آمنوا، که معلوم علم خداوند است، همان مؤمنانی می‌باشد که ایمانی در آنها پایه گرفته و یگانه محرك و انگیزه آنها گشته و هر انگیزه‌ای راتحت نفوذ خود گردانده دل‌های آنها را آرام و قدم‌ها را ثابت داشته است. و این همان تکوین ایمانست «ان کنتم مؤمنین» نه ایمان و اسلام به زبان، با وجود انگیزه‌ها و تضادهای درونی که در صفحه احد رخ نمود و پدیدار گردید، پس این ظهور و معلومیت مردان ایمان از میان کافران و منافقان نیست.

وليعلم، عطف به «افعال» و مشعر به نتایج و رهاوردهای کاروان بشریت و همه مردم است. چون این قانون تداول، بین الناس «نداولها بین الناس» جریان دارد - نه تنها بین مؤمنان و مشرکان - و نتایج آن هم برای همه مردم است. از آغاز زندگی انسان و از متن جوامع اولیه تا میدان گستر شیب امتها و ملتها که در هر برخورد و پیروزی و شکست و جابه‌جاشدن‌ها، تبحر به‌ها و دریافتهایی حاصل می‌شود و به تدریج انسانها به قدرت اندیشه و فکر خود متکی می‌گردند و پی‌درپی از بندهای غریزی و اجتماعی رهایی می‌یابند و در این میان بندیها و درماندگان فاسد شده از میان رفته و می‌روند و صالح‌ها و اصلحها قدرت بقاء احراز کرده و می‌کنند و پیش رفته‌اند تا

به حد بلوغ اراده و اختیار و انجام مسؤلیتهای انسانی رسیدند و آماده دریافت تکالیف الهی و پذیرش نبوات شدند و از بندهای درونی و بیرونی اوهام و شرکها رهیده و برهند تا امت واحد توحیدی و مؤمن به یک مبدأ و یک قانون و یک مسیر همگانی، تشکیل دادند، اکنون باید به کمال ایمان به خالق و اراده خلاق خود رسند تا علم ازلی خداوند ظهور و تحقق یابد: **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا**، و چهره ایمانی رخ نماید و در نزد خدا و تاریخ حضور یابد و با مبدأ کمال مواجه و مورد خطاب او گردد: **و يَتَّخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ**، که آیه فواصل زمان را از خبر «**وَتِلْكَ الْآيَاتُ نَادَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ**» طی کرده، تا **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** و عطف به نتایج مقدر، آنگاه به خطاب و حضور برگشته: تا خداوند از میان شما مؤمنان تحقق یافته و معلوم علم خدا، نمونه های عالی انسانی و گواهانی از ایمان و صفات عالی و عمل، همی برگیرد. در این درگیری ها و اضداد تاریخ «تداول»، انسانهایی از بندهای غرائز حیوانی و اجتماعی و خمیدگی اعصار و قرون و اوهام و شرکهای تحمیل شده رهیده قد راست کنند تا انسان موحد و مؤمن به کمال مطلق سر بر آورد و شکل گرفته با مواجهه با خدا مورد توجه و خطاب او گردیده جبهه ای از ایمان و توحید در مقابل شرک پدید آید، تا باز در میان درگیری های این دو جبهه، ایمانها خالص شود و شخصیت هایی یکسر تحول و آفرینش نو یافته بر آورده گردد که نمونه عالی و مشهود خلقها و شاهد راهها و روشها: **و يَتَّخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ**، و رأس مخروط حرکت انسانها و پرتوافکن مسیر تاریخ و محرک و فرمانده قلوب و ستارگان رهنما و حضور عینی یافته و شاهد و مشهود خدا و خلق باشند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. بقره/۱۴۳، **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ**. نساء/۶۹، **كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ** (شهداء بالقسط)، نساء/۱۳۵، **مَائِدَة / ۸**، **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**، حج/۷۸، **وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ**

۱- شهداء، جمع شهید به معنای شاهد و مشهود: حضور عینی بردیگران، یاد دیگران بر او و شاهد و مشهود خدا. کشته راه حق را، به همین جهت شهید گویند.

والشهداء. زمر / ۶۹...».

شهادتی که شهادت به وحدانیت و رسالت را باعمل و جهاد و شهادت تحقق می‌دهند و چنین کسانی شایسته رهبری و نظارت بر امور امت می‌شوند. این سنت الهی است که رهبری الهی و اصلاحی خلق باید از میان آزمایشها و متن زندگی سر بر آورد و گزیده شود، نه از مردمی که در حاشیه زندگی و یا بر کنار باشند، هر چند خود را از جهت علم و معرفت و دقت نظر و بحث شایسته بدانند. با این نظر، شاید که (ویتخذ) هم عطف باشد به تقدیرها و فعلاها و انفعالهای گذشته: از برخوردهای تداولها، شخصیت‌های مؤمن پدید آید که در بوت‌ها و آزمایشگاه حوادث خالص شوند و خداوند از میان مخلص‌ها و خالص‌ها خلاصه و شهدایی انتخاب کند (با کوشش و کشش بر گیرد و حیات کند) که دلها و دیده‌ها و مشاعر خلق را فرا گیرند و خود متخذ و مجذوب خدا و خلق مجذوب او باشند، تا هدفهای برتر را بنمایانند و هر گونه انحراف را راست کنند و به هر نوقفی حرکت و به هر حرکتی سرعت بخشند و پیوسته در دل افراد امتها زنده و پاینده شوند، چنانکه تاریخ هم چهره و اهداف و اخلاق و حرکات و اعمال آنها را ثبت و تضمین می‌کند و همی روشن می‌دارد، چون هیچگونه آثار و رگه‌ها و تیرگی ظلم در روح و اعمال و زندگی آنها نیست و نباید باشد. محبوب و مجذوب خدایند و مصون از تغییرات و عوامل فناء و محو، و اگر جز این باشند چنین در مقام شهداء باشند که: **وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ**.

وَلِيُمَجِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، عطف به «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ...» یا به مقدر و مقدرات پس از آن و نتیجه نهائی - ولیتخذ منکم شهداء - با انتخاب شهداء و تأثیر نفوذ و جاذبه آنها، فصل و میدان جدیدی برای درگیری و تداول، باز می‌شود و تغییرات و

هست در ره سنگهای امتحان
امتحانها هست در احوال خویش
هین به کمتر امتحان خود را مخر
هان ز رسوائی بترس ای خواجه تاش
پس یقین را باز داند او ز شك

۱- گرتو نقدی یافتی مگشا دهان
سنگهای امتحان را نیز پیش
امتحان بر امتحان است ای پدر
ز امتحانات قضا ایمن میاش
چون زند او نقد ما را بر محك

تحولات و بینشها و روشها که در این میان، خداوند مؤمنان را از هر گونه آمیختگی خالص و درخشان می‌کند و کفران را به زوال و محاق می‌برد. عطف‌های مقدری که در این آیات آمده (بر خلاف کلام معمول، بس بلیغ و عمیق است)، اشاراتی است به علل و عوامل و فواصل و گذرگاهها و جهش‌ها و پیامدها که بر تر و بیرون از حیات و مسؤولیتهای مخاطبین بوده با سیر در سنن گذشته « قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض... » و نجر به و بینشهای آینده، معلوم گردد. از دو برخورد جبهه ایمان و کفران میسکم قرح - تایان سنت کلی و جاری - وتلك الايام نداولها بین... با عطف و اشعار به علل و موجبات و آثار و پیامدهای تداول مستمر و برخوردها و اضداد ناشی از آن (علل اقتصادی و نفسانی و اجتماعی و معلولات و نتایج آنها) و با گذر از آنها به تحول ایمانی و پیدایش مؤمن آنگاه به گزیده شدن و اتخاذ شهداء از مؤمنان می‌انجامد - ویتخذ منکم شهداء - که گواهان و حاضران و ناظران تاریخ و تاریخ سازند. منظره والای آنها مشاعر و چشم و گوشها را پر می‌کند. و در هر وجدان زنده و مؤمن، چشم باز آنان ناظر به سوی هدفهای عالی انسانی، و دستشان به فرمان حرکت و جهتگیری به سوی عدل و حق است. از این پس، باید تداول بین الناس از سطح زندگی عادی و تنگنای آن، به سوی فوق و تفوق و تعالی تغییر جهت دهد و مؤمنان را جذب کند و به حرکت آورد و ایمانها را از عناصر شرکالود و عوامل ارتجاع، خالص و درخشان سازد و عناصر کفر الود و شرک آمیز را به زوال و محاق برد: لِيَمِجَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ. چون نه برای همیشه و همه ایمانها و مؤمنان، خالص و درخشان و فوق الشعاع می‌گردند و نه کفر به مراتب و گونه‌های گوناگون، یکسر به محاق می‌رود و تحت الشعاع می‌ماند، این حرکت تداولی و دورانی نیز ادامه دارد، و جز این نه حرکتی استمرار می‌یابد و نه تصفیه‌ای و نه

۱- « يَا كُوكِبًا رَاقٍ مَرَّاهُ وَ مَنظَرُهُ - فَكَانَ يَلْقَاهُ مَلَأَ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ » ندا و اشاره (شیخ عذری) به سر آن سرور - سیدالشهداء - است که با نیزه دشمن بالا رفت و همی بالا می‌رود و چون کوكب درخشان چشم و گوشها و دلها را پر کرده به سوی خود و هدف آسمانی خود جذب می‌کند. (۴ محرم ۹۸)

تکاملی، همین توقف است و آلودگی و چرکی کفر و سپس بازگشت. تداول اجتماعی هم چون تداول واختلاف و زیر و زبر شدن طبیعی و آب و هوا و نیرو و نور منشأ جریان و بروز قدرت و تصفیه می گردد.

آنها که پایه ایمانی دارند ، در کوره حوادث و برخوردها و شکستها و از جواذب شهوات و آمیختگی از هواها خالص و آزاد و تابناک می گردند تا در چهره شهدای حق و نمونه های خیر و کمال در آیند و رهبر به سوی حق و کمال و چراغی راهنما در مسیر تاریک انسانها و شبستان حیات گردند.

در نمی تانی رضاده ای عیار
که بلا ی دوست تطهیر شماست
زین سبب بر انبیاء رنج و شکست
تا ز جانها جانشان شد رفت تر
که خدا رنجت دهد بی اختیار
علم او بالای تدبیر شماست
از همه خلق جهان افزون شدت
که ندیدند آن بلا قومی دگر
آنچنانکه کافران ، که صفت کفر در آنها پایه گرفته در میان تصادمها و پیروزی و شکستها، هر چه بیشتر در کفر و عنادشان افزوده می شود و از نور حق و فطرت روی می گردانند و رو به محاق می روند.

پس این اندیشه که طرفدار حق و زیر پرچم آن بودن ضامن پیروزی باشد ، نادرست و با اراده خدا و مشیت و سنت او مطابق نیست و گرنه با پیروزی همیشگی و شکست ناپذیری حق، همه مردم به آن می گرویدند و دیگر صفتی و جهاد و ظهور درجات ایمان و کفر و تابندگی و محاق و در نتیجه حرکت فرد و تاریخ متوقف می شد .

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ.

ام حسبتم، استفهام انکاری و عطف به مقدر : چه می پندارید و چه می اندیشید؟! آیا گمان دارید که با همین ایمان و اسلام در سطح زبان و قلب به خود واگذار می شوید و آزمایش ندارید و از جریان تداول تاریخ بر کنار می شوید و یا همین که به میدان کارزار کشیده شدید به پیروزی قطعی یا نهائی باید برسید؟ یا هر اندیشه